

## سیری در مناسبات فرهنگی ایران و هند (از آغاز تا انجام)

### چکیده:

روابط سیاسی و تجاری ایران و هند به دوران پیش از مهاجرت طوایف آریایی بازمی‌گردد. از دیرباز به همراه روابط سیاسی و اقتصادی، مناسبات فرهنگی و علمی نیز وجود داشته است و هر دو کشور در طول دوره‌های گوناگون بر یکدیگر اثر متقابل گذاشته‌اند. این مناسبات از دوره هخامنشی تا دوران ساسانی چشمگیر بود. در دوران اسلامی به‌ویژه در زمان حکومت غزنویان این روابط شکل گسترده‌تری یافت و در زمان جانشینان آنان یعنی غوریان و ممالیک غوریه و سپس در دوره پادشاهان مسلمان هند و پادشاهان گورکانی بر دامنه روابط سیاسی و دیپلماتیک و مناسبات فرهنگی افزوده شد. زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی حدود سیصد و پنجاه سال به طور رسمی بر جنبه‌های گوناگون زندگی مردم شبه‌قاره چیرگی داشت. پیوندهای معنوی و فرهنگی دو ملت چنان عمیق و تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی بر روحیه هندیان چنان ژرف و نیرومند بود که هنوز هم آثار و جلوه‌های آن را در زبان، هنر، آداب، سنتها و زندگی مردم شبه‌قاره می‌توان دید.

**کلید واژه:** ایران، هند، روابط فرهنگی، زبان و ادب فارسی، فرهنگ ایران، گورکانیان، شبه‌قاره.

جوهر لعل نهر، رهبر فقید هند، در کتاب نگاهی به تاریخ جهان می نویسد:

«در میان ملل، تنها ایرانیان بودند که با هندیان از یک نژاد مشترک هند و آریایی هستند و در فرهنگ و تمدن هند از قدیمی ترین دوران ماقبل تاریخ تأثیر به سزایی داشتند. مذهب ودائی با مذهب زرتشتی ایران دارای وجوه مشترک می باشد. زبان سانسکریت و زبان پهلوی شباهت زیادی دارند. تمدن و فرهنگ ایران آن قدر عمیق و ریشه دار بوده که حتی دول غالب را در خود هضم کرده است. زبان فارسی قرن‌ها در سرزمینهای پهناوری در آسیا زبان مردم تحصیل کرده و با فرهنگ بوده». (هاشمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴۹).

بررسیهای تاریخی نشان می دهد که تأثیر و نفوذ سیاسی و فرهنگی ایران همواره بیش از تأثیر هندوستان بر سرزمینهای فلات ایران بوده است.

در طول تاریخ مهاجمان ترک و تاتار و طایفه‌های چادرنشین آسیای مرکزی و تا اندکی غازیان عرب در یورشهای خود به هندوستان، از خاک ایران عبور می کردند و از تمدن و فرهنگ ایرانی تأثیر می گرفتند. بنابراین پیروزیها و لشکرکشیهای پیاپی آنان به سوی هند، نفوذ فرهنگی ایران را در آن سرزمین در پی داشت، چنانکه اسلام در هند رنگ ایرانی به خود گرفت و شیوه تفکر و اندیشه ایرانی در زمینه فلسفه، تصوف، زبان و ادبیات، صنایع ظریفه و تشکیلات اجتماعی، جامه نوینی بر پیکر هند مسلمان پوشاند. (فصلنامه تخصصی فقه و...، شماره اول و دوم، ۱۳۸۳، ص ۵۵-۶).

### روابط فرهنگی ایران و هند پیش از اسلام

مردم ایران و هند در طول تاریخ حتی پیش از ورود اقوام آریایی به فلات ایران و سرزمین هند با یکدیگر آمیو شد پی در پی داشتند. آثار کهن به دست آمده در کاوشهای باستان شناسی بخش موهنجودارو در سند هارپا در شمال غربی پنجاب و استان سوراشرایانگر آن

است که در حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، تمدنی پیشرفته در آن نواحی وجود داشته است. آثار کشف شده در هند، مشابه آثاری است که باستان‌شناسان در فلات ایران و در دره رودخانه‌های فرات و دجله به دست آورده‌اند و حکایت از آن دارد که ساکنان هند و ایران پیش از هجوم طایفه‌های آریایی، با همدیگر ارتباط نزدیک و رفت و آمد داشته‌اند. همچنین کاوشهایی که در حدود سال ۱۹۳۰ در تپه سیلک کاشان به عمل آمد، نشان می‌دهد که شهر قدیمی کاشان محل برخورد و تماس دو تمدن کهن ایران و هند بوده است. (جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۵۶).

برخی از باستان‌شناسان و دانشمندان احتمال داده‌اند که ساکنان هند پیش از هجوم اقوام آریایی و ساکنان ایران پیش از دوره مادها و هخامنشیان و سومریان در بین‌النهرین، هر سه از یک ریشه و تبار بوده‌اند. گرچه این فرضیه هنوز ثابت نشده است، چنین به نظر می‌رسد که در هزاره سوم پیش از میلاد، ساکنان بین‌النهرین، جنوب ایران، غرب و شمال غربی هند همه از یک نژاد و دارای یک تمدن و فرهنگ بوده‌اند.

در دوره هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پ.م) قلمرو سلطنت داریوش کبیر تا پنجاب گسترش یافت. صنعتگران، پیشه‌وران و بازرگانان از ایران به هند و برعکس رفت و آمد می‌کردند. آثار مستند به جای مانده از دوره هخامنشیان مانند نقشها و کتیبه‌های تخت جمشید نشان‌دهنده گسترش قلمرو حکومت ایران در غرب هند است و بیانگر آن است که بخشهایی از غرب هند در این عهد خراجگزار حکومت مرکزی ایران بوده است.

هروودت، تاریخ‌نگار یونانی، به روابط ایران و هند اشاره می‌کند و می‌نویسد: خراجی که از این سرزمینها به خزانه داریوش می‌رسید، بیش از خراج دیگر نواحی ممالک ایران بود. حتی در برخی از جنگهای میان ایران و یونان قدیم و جنگهای ایران و روم، لشکریان هندی بخشی از سپاهیان هخامنشی را تشکیل می‌دادند. (همان، ص ۷۶؛ فصلنامه تخصصی فقه و... شماره اول و دوم، ۱۳۸۳، ص ۴۵-۷؛ حکمت، ۱۳۳۷، ص ۳۷ و ۴۰؛ فصلنامه نامه فرهنگستان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۷).

کوروش و داریوش هخامنشی در شبه‌قاره هند فتوحاتی انجام دادند. ارمغان این سلطه ورود خط آرامی (خط فینیقی) به هند بود. خطی که دبیران دیوان هخامنشی در نامه‌نگاریهای خود به کار می‌بردند.

هندیان از این خط به عنوان خط آرامی - هندی یا خروشتی که از راست به چپ نگاشته می‌شد، استفاده کردند و در مدت چندین سده در شمال غربی هند و برخی مستعمرات آسیای مرکزی متداول بود. (فصلنامه فقه و...، ۱۳۸۳، ص ۴۶).

آثار و نشانه‌های فرهنگ و تمدن ایران در شبه‌قاره هند پیش از اسلام کاملاً نمودار است. از جمله در کاوشهای باستان‌شناسی شهر پاتالی پوترا، پایتخت امپراتوری موریه، تالاری پر از ستونهای سنگی مربوط به اوایل سده سوم پیش از میلاد که شبیه ستونهای تخت جمشید و به سبک هخامنشی و دارای ویژگیهای آثار بازمانده ایرانی است کشف شده است. همچنین بر روی آثار مکشوفه‌ای که در موزه سرنات نگهداری می‌شود و نیز ستونهای سنگی که از زمان آشوکا، جانشین چاندرا گوپتا، باقی مانده، کتیبه‌هایی به سبک کتیبه‌های داریوش هخامنشی و لوحه‌های قبرهای سنگی هخامنشیان وجود دارد.

از روی نوشته‌های آن کتیبه‌ها چنین می‌توان فهمید که وقتی اسکندر تخت جمشید را ویران کرد، هنرمندان و صنعتگران ایرانی پراکنده شدند و بسیاری از آنان به دربار موریه پناه بردند و مکتب هنری تازه‌ای را به وجود آوردند که با فرهنگ ایرانی همبستگی داشت. (همان، ص ۴۶-۷؛ گیرشمن، ۱۳۶۴، ص ۳۱).

در کتاب اوستا و ریگ‌ودا، قدیم‌ترین بخش وداها یعنی کتاب مقدس هندوان اشاره‌هایی به مناسبات ایران و هند شده است. براساس نوشته‌های اوستا، پیش از هخامنشیان میان هند و ایران روابطی وجود داشته است. همچنین در ریگ‌ودا به ایران اشاره شده و ایرانیان را پادشایا و بعدها پاراسیکاها می‌گفتند که پارسی‌ها از همین واژه مشتق شده است. در سده ششم پیش از میلاد، امپراتوری ایران شامل نواحی شمال هند و پنجاب غربی و ایالت سند می‌شد و داریوش هخامنشی سند و پنجاب را بیستمین استان خود انتخاب کرد. (هاشمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵۱-۲).

تاریخ‌نویسان هند این عصر را دوره زردشتی نامیدند. (حکمت، ۱۳۳۷، ص ۴۰).

هندوستان از سده پنجم پیش از میلاد به بعد مرهون تمدن برتر هخامنشی بوده است. برای نمونه سکه‌های سوراخ‌دار نقره‌ای هند براساس تمدن ایرانی ضرب شده و رسم الخط خروشتی از آرامی اقتباس گردیده است. آثار دین زردشت در تاکسیلا نمایان است. همچنین دو قطعه جواهر

کشف شده در تاکسیلا به عهد هخامنشی بازمی‌گردد. (فصلنامه فقه و...، ۱۳۸۳، ص ۴۷-۸).

همسایگی ایران با هند در زمان حکومت اشکانی، عقاید دینی و نمادهای هند را تحت تأثیر قرار داد. در تصویر سکه کانیسکا (که در حال ریختن دانه‌های بخور بر آتشدان است) آن‌گونه که دیده می‌شود پادشاه که از حامیان بزرگ بودایی هند است، گرایشهای التقاطی (هندویی و ایرانی) دارد.

سرجان مارشال در اثر خود به یک معبد بودایی در کنار آتشدان ایرانیان در بلخ و نیز در کنار معبد جان‌دبال (نزدیک تاکسیلا) که تاریخ آن را به سده نخست میلادی رسانده است، اشاره می‌کند که عبادتگاهی برای اهورامزدا (خدای نیکی زردشتیان) بوده است. همچنین می‌افزاید که مغان ایرانی معبد کته ملتان در نزدیکی سند را اداره می‌کردند. روح هنر پارتیان ایران در قطعات افریزی در ایرتام و حجاریها و تندیسهای کشف شده از معبد شاهی ماتورا نمایان است و وجود سبک واحدی را میان مجسمه‌ها و آثار هندی با مجسمه‌ها و آثار ایرانی نشان می‌دهد. در زمان مهرداد اول، نواحی غربی پنجاب ضمیمه قلمرو پادشاهی اشکانیان شد و روابط میان ایران و هند بسان دوره هخامنشی ادامه داشت. (همان، ص ۴۸؛ جلالی نابینی، ۱۳۷۵، ص ۷).

اوج ارتباط فرهنگهای ایران و هند در دوره گوپتا بود. در سده سوم میلادی ساسانیان تا قلب هند پیش رفتند و بعدها مالوه در هند مرکزی را که یکی از مراکز قدرت گوپتا شد، اشغال کردند. به این ترتیب طرحهای هنری و روشهای ساسانی سهمی بزرگ در ایجاد هنر کلاسیک هند داشت. معبدهای ماگاها برای پرستش آفتاب از سده ششم تا هشتم میلادی فراوان بود. تصویر به جای مانده از سویدا در منطقه چامپا (سده هشتم میلادی) مربوط به اواسط دوره ساسانی است. همزمان با نفوذ تمدن و فرهنگ ایران در هند، تمدن هند نیز در فرهنگ ایران نفوذ می‌کرد. از دوره سلطنت آشوکا مذهب بودایی در آسیای مرکزی رسوخ کرد و در استانهای کوشانای امپراتوری ساسانی، مذهب و هنر بودایی بر مذهب رسمی زردشتی و هنر ایرانی برتری یافت. (فصلنامه فقه و...، ۱۳۸۳، ص ۴۹).

تمدن ایرانی دین بودا را دگرگون کرد، زیرا این دین در راه رسیدن به چین ناچار شد از سرزمینهایی که زیرسلطه ایران قرار داشت گذر کند و در این مناطق برخی عقاید گوناگون دینی را

جذب کند که بیشتر آنها منشأ میترایی داشتند. سرانجام تأثیر باورهای ایرانی در دین بودا منجر به رواج یافتن تشریفات معروف به آمیدا در این دین شد. (نبرنوری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۲۴).

بررسی معبدها و صومعه‌های بامیان ویژگیهای سبک معماری ایرانی - بودایی را نشان می‌دهد. بیشتر عبادتگاههایی که سقف طاق‌دار دارند، از نوع ایرانی‌اند که در بامیان به تکامل رسیده‌اند. تأثیر هنر ایران در تزیین برخی عبادتگاهها هویداست. دهلیز زنجیره تزیینی، منجوقها و نقش مایه‌های قاب‌بندهای تزیینی بر سطح سقفها، همه منشأ ایرانی دارند؛ اسب بالدار، شکل تکراری گراز و ترکیب‌بندی بسیار زیبای طرح دو پرندۀ پشت به پشت که بر منقارشان رشته‌ای از مروارید آویزان است. همچنین زُخپوشهای مردان سبیل‌دار همراه با ریشهای فردار و درهم پیچیده و کلاههای نوک تیز هم، رنگ و لعاب ایرانی دارد. (فصلنامه فقه و...، ۱۳۸۳، ص ۴۹).

دوره ساسانیان (۶۵۱-۲۲۴م) دوره پیشرفت پیوستگی فرهنگی ایران و هند است. (نامه فرهنگستان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۷). در این زمان روابط سیاسی، بازرگانی و فرهنگی میان دربار ایران و راجه‌های هند برقرار بوده است. به روایت حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه، بهرام گور، پادشاه ساسانی، از شنگل، پادشاه هند، درخواست کرد ده‌هزار لوری یا رامشگر و خواننده ماهر برگزیند و به ایران بفرستد تا فن موسیقی هندی را تعلیم دهند و ایرانیان بتوانند آهنگها و دستگاههای موسیقی هندی را فراگیرند؛ شاه هند نیز چنین کرد.

در همین عهد برزوی طبیب مروزی به فرمان خسرو انوشیروان ساسانی برای یکی از پادشاهان هند نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانمایه فرستاد و از شاه هند خواست که وی را یاری دهد تا کتاب پنج داستان (پنجه تتره یا کلیله و دمنه) را به ایران آورد. برزوی با کوشش بسیار توانست از عهدۀ این خدمت برآید و در دوره انوشیروان این کتاب به زبان پهلوی (فارسی میانه) نقل و آن‌گاه از پهلوی به سریانی برگردانده شد. (جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۷۸؛ بهار، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۲۷). همچنین یکی از پادشاهان (رایان) هند به نام دابشلم که پایتختش شهر قوج بود، تخته شطرنجی همراه نامه و اشیای گرانبها و تحفه‌های باارزش نزد انوشیروان فرستاد و در نامه خود نوشت که اگر موبدان و دانشمندان دربار ساسانی بتوانند رموز بازی شطرنج را بگشایند و فلسفه

اختراع آن را دریابند، باژ و ساو\* سالانه شهرهای هند را به دربار ساسانی تقدیم می‌نماید. بزرگمهر بختگان، وزیر انوشیروان، رموز آن را گشود و تخته نرد را نیز اختراع کرد و انوشیروان ساسانی آن را نزد شاه هند فرستاد. چون هندیان رمز این بازی را دریافتند، بزرگمهر آن را به هندیان یاد داد. فردوسی در شاهنامه و ابومنصور ثعالی در غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم این مطلب را بیان کرده‌اند. (همان، جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۹).

افزون بر کلیله و دمنه، کتاب داستانی بلوهر و بوذاسف نیز از زبان سنسکریت به پهلوی و سپس از پهلوی به عربی برگردانده شده است. از آثار کهن هند سندبادنامه را نیز می‌توان نام برد که در عصر ساسانی به پهلوی نقل شده و در ادبیات پیش از اسلام ایران شهرت بسیار داشته است. مسعودی در کتاب مروج الذهب آن را از تألیفات سندباد حکیم، از حکمای معاصر کوش، پادشاه هند، دانسته و این ندیم در کتاب الفهرست آن را از اسمار و احادیث هندوان شمرده است. این نوشته از پهلوی به عربی و سپس در سده چهارم به فارسی دری ترجمه شد و ظهیری سمرقندی (اواخر سده ششم و آغاز سده هفتم) آن را به فارسی مزین و مصنوع نوشت. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۲).

دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات نوشته است:

«ایرانیان (در دوران قبل از اسلام) علاوه بر استفاده از دانشهای یونانی از اطلاعات علمی هندوان نیز فوایدی، خاصه در علم طب بردند. چنانکه در ذکر بیمارستان گندی شاپور در عهد شاپور دوم ذوالاکتاف (۳۷۹-۳۱۰ میلادی) آورده‌ایم، برای آموزش طب هندی پزشکانی از هندوستان دعوت شده و در ایران مانده بودند». (همان، ج ۱، ص ۱۰۷-۸ و نیز نک: بهار، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۵۳).

ترجمه آثار دوران پیش از اسلام اغلب از روی متنهای هندی و دیگر زبانها مانند یونانی و سریانی به پهلوی صورت می‌گرفت. همچنین گزارش شترنگ در عهد ساسانی از هندی به پهلوی برگردانده شد. (دانشنامه ادب فارسی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۴۷۶۴؛ بهار، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۸).

## روابط فرهنگی ایران و هند پس از اسلام

### الف) آغاز دوره اسلامی

از زمان فروپاشی حکومت ساسانی تا ورود غازیان مسلمان به هند، روابط ایران و هند به حال تعلیق درآمد. در سال ۴۴ق. دین اسلام به وسیله مهلب بن ابی صفره از راه خراسان و خیبر تا پشاور پیش رفت و در سال ۹۳ق از سمت مغرب و از راه بلوچستان و دریای عمان به سند راه یافت. در سال ۳۶۹ سبکتگین و سپاهیان ایرانی به هند راه یافتند.

پس از مرگ سبکتگین، پسرش سلطان محمود غزنوی در طول سی و سه سال سلطنت خویش (۴۲۱-۳۸۹ق) زیر پرچم اسلام و جنگ با کافران و بت پرستان هند، بیش از پانزده یا هفده بار به هند لشکر کشید و لاهور، پنجاب، پشاور، ملتان، قنوج، متهورا، سومات و معبد آن شهر، نواحی کلینجر، کاتیاوار، گوالیور، گجرات، سند، قسمت اعظم شمال و شمال غربی هند و بخشی از کشمیر را تصرف و بتخانه‌های هند را غارت کرد و بتها و اشیای زرین و سیمین را غنیمت گرفت و به ایران آورد.

شاعران دربار سلطان محمود غزنوی، مانند عنصری بلخی، فرخی سیستانی و عسجدی هر یک درباره فتوحات یادشده قصیده‌هایی رسا سروده و فتحنامه‌هایی نوشته‌اند، از آن جمله قصیده مشهور فرخی با مطلع زیر است: *مجموعه انسانی و مطالعات فرهنگی*

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نوآر که نو را حلالتی است دگر

(جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۱-۱۱۴ دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۹۴-۵۷۸، فرخی سیستانی، ۱۳۷۸، ص ۶۶).

همچنین در آغاز عهد اسلامی برخی از آثار هندی مانند سند هند در نجوم هندی از روی ترجمه فارسی به عربی برگردانده شد و ابن مقفع کلیله و دمنه را که در اصل هندی بود، از پهلوی به عربی ترجمه کرد. برای آموزش طب هندی پزشکانی از هند دعوت شدند و تا عهد اسلامی در بیمارستان جندی شاپور ماندند.

از جمله این پزشکان در دوره بنی عباس، کنکه و ابن دهن را می‌توان نام برد که کتابهای پزشکی هندی را به فارسی ترجمه کردند. کنکه، کتاب شاناق، طبیب هندی، را به یاری ابوحاتم بلخی با نام کتاب السموم از هندی به فارسی پهلوی ترجمه کرد و عباس بن سعید الجوهری، از



موالی مأمون، بعدها این کتاب را برای آن خلیفه به عربی نقل کرد. (بهار، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۵۳؛ صفا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۰۷-۸).

همچنین ابن دهن اداره امور بیمارستان برامکه را به عهده داشت و برخی از کتابهای هندی را به فارسی و عربی نقل کرد. این مترجمان ایرانی و غیرایرانی همه آثار دانشمندان برتر دنیای قدیم، از هند گرفته تا یونان و اسکندریه را در دسترس دانشمندان اسلام قرار دادند. (همان؛ صفا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۳-۴).

از دیگر مترجمان حوزه‌های علمی ایران در سده‌های نخستین هجری می‌توان ابراهیم بن حبیب الفزاری و پسرش محمد الفزاری را نام برد که هر دو از ستاره‌شناسان و ریاضی‌دانان برجسته و از نخستین کسانی بودند که کتابهای ریاضی هندی را به زبان عربی برگرداندند. محمد الفزاری (متوفی ۱۸۳ ق) قسمتی از مجموعه نجومی السند هند (سید هانتا) را بانام السند هندالکبیر به عربی ترجمه و موسی خوارزمی آن را خلاصه کرد. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۰).

اخوان الصفا که طبقه‌ای از حکمای ایرانی سده چهارم بودند، افزون بر استفاده از روشهای فلسفی فیثاغوریان و نوافلاطونیان و غیره، به اصول عقاید هندوان نیز توجه داشتند. (همان، ص ۳۲۸). تا پایان سده چهارم هجری بر اثر آمیختگی علوم و حکمت ایرانی با دانشهای ملتهای دیگر و روشهای فلسفی آنان، از جمله یونانیان و هندیان، وضعی نو در فلسفه پدید آمد. (همان، ص ۲۸۵). بررسی این مقدمات نشان می‌دهد که دانشهای هندی و اندیشه‌های حکمای هند از دیرباز همانند آرا و افکار دانشمندان و فلاسفه یونان قدیم در میان ایرانیان نفوذ و اثری به‌سزا داشته و نزد متفکران ایرانی از پایگاه و اهمیتی بسیار برخوردار بوده است.

### ب) عصر غزنوی

در لشکرکشیهای سلطان محمود غزنوی به هند برخی از دانشمندان، شاعران، نویسندگان، پزشکان و حکمای ایرانی از جمله ابوریحان بیرونی همراه سپاهیان محمود غزنوی، به آنجا رفتند. حضور غازیان و فعالیت‌های دانشمندان مسلمان ایرانی در آن دیار موجب افزایش دامنه نفوذ و گسترش اسلام، فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی، زبان و ادبیات فارسی و علوم و

هنرهای ایرانی در هند شد. از این پس زبان و ادب فارسی به تدریج به سراسر هند راه یافت و در همهٔ زبانهای محلی نفوذ کرد و زمینهٔ جدیدی برای نمایش هنر، ذوق و ادب فراهم آورد. افکار برجستهٔ اسلامی و عرفان ایرانی در هند گسترش یافت و به دنبال آن، نهضت بهاگتی یعنی تصوف در هندوستان آغاز شد و چندی نگذشت که پیروانی بسیار یافت. (بیرنوری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۰۹؛ جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۱۷؛ فصلنامهٔ فقه و...، ۱۳۸۳، ص ۵۰).

ابوریحان بیرونی در سرزمین هند با برهمنان، علما، فلاسفه، ادبای هندی و دیگر اصناف مردم معاشرت و گفتگو کرد و از دانش هندوان بهره برد و آنان نیز از پیشگاه وی بهره جستند. پیامدهای سفر یا سفرهای ابوریحان به هند انجام تحقیقات و مطالعات و کسب آگاهی ژرف دربارهٔ زبان سنسکریت و علوم و عقاید هندوان و آشنایی با فرهنگ هندی بود.

او در کتاب ارزشمند خود به نام تحقیق ماللهند دربارهٔ آرا و عقاید و فلسفهٔ هندوان، نجوم، هیئت، قوانین دینی و اجتماعی و آیینهای آنان، مردم‌شناسی، تقویم تاریخ، معرفهٔ الاقالیم، کتاب‌شناسی، ادبیات مقدس و حماسی هند، جغرافیا، موضوعاتی گوناگون نوشته است. (جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۱۷؛ صفا، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۳۷-۸).

این نوشته مهم‌ترین سند تمدن، فرهنگ و علوم هند است و ابوریحان در تاریخ جهان، نخستین مسلمان هندشناس به شمار می‌آید. او افزون بر نوشتن ماللهند چندین اثر نیز از زبان سنسکریت به عربی برگردانده است، مانند: سیدهانتا در حساب هند؛ الموالید الصغیر نوشتهٔ واراها میهیر، منجم و ریاضی‌دان برجستهٔ هند در آغاز سدهٔ ششم میلادی؛ کلب یاره که دربارهٔ امراض بود و کتاب بید (وید یا ودا). (همان، ج ۱، ص ۲۸۲؛ دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۷۵۸-۶۳ و ص ۵۷۸-۹۴).

تحقیقات، نوشته‌ها و ترجمه‌های ابوریحان از عوامل مهم انتقال فرهنگ و تمدن هند به ایران و تأثیر متقابل در روابط فرهنگی و علمی دو کشور به شمار می‌آید.

در پی فتوحات سلطان محمود غزنوی در هند قافله‌های حامل دانشمندان، شاعران، فقها، صوفیان، صنعتگران و هنرمندان از ایران و آسیای مرکزی و دیگر کشورهای مسلمان از راه ایران به هند وارد و در شهرها و قصبات گوناگون که حکومت اسلامی آنجا را اداره می‌کرد، مستقر می‌شدند و با حمایت غازیان مسلمان به ترویج اسلام پرداختند. چون اسلام از ایران به هند رفته

بود، بی‌تردید رنگ ایرانی داشت و هندیان از راه زبان فارسی معانی و تفسیر آیات قرآن را آموختند. نخستین بار علمای ماوراءالنهر فتوی دادند که تفسیر طبری را به فارسی ترجمه کنند. از این رو هنگامی که زبان فارسی به هند راه یافت، زبان دینی نیز شناخته شد. (جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۲۰).

حمله محمود غزنوی به هند، نقطه آغاز گسترش همه‌جانبه زبان فارسی و در پی آن گسترش اسلام در شبه‌قاره هند بود. دوره دوم حکومت غزنوی، یعنی پس از شکست سلطان مسعود از سلجوقیان و کشته شدن وی در سال ۴۳۲ تا سال ۵۸۲ یا ۵۸۳ ق. حدود یکصد و پنجاه سال ادامه داشت و سیزده پادشاه بر اریکه سلطنت تکیه زدند. این دوره از نظر گسترش زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی بسیار اهمیت دارد زیرا ادامه حکومت در متصرفات غزنوی در هند موجب شد زبان و ادبیات فارسی در آنجا بیشتر رواج یابد. همچنین پادشاهان غزنوی پس از مسعود دوستانه شعر و ادب بودند و عده‌ای از شاعران بزرگ مانند مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی و دیگران در دستگاه آنان می‌زیستند و مدح‌شان را می‌گفتند. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۵). همچنین غزنویان پس از مسعود تصرفات خود را در شمال هند حفظ کردند و تا سال ۵۲۸ ق. در هند ماندند و سرانجام جای خود را به غوریان سپردند.

در دوره دوم حکومت غزنوی پایتخت ایران به لاهور انتقال یافت. در این دوره لاهور و پیشاور از مراکز بزرگ علم و ادب و فرهنگ فارسی بودند و هندی‌ها به آموختن زبان فارسی روی آورده بودند. کتاب کلیله و دمنه که اصل هندی داشت در همین عهد به قلم نصرالله منشی، از منشیان دربار بهرام شاه غزنوی، از روی ترجمه عربی به فارسی مصنوع و مزین نقل شد. ابوالفرج رونی، شاعر دربار سلطان ابراهیم غزنوی، نخستین گوینده فارسی زبان شبه‌قاره است که دیوان او منتشر شده است. همچنین سید حسن غزنوی از شاعران بزرگ دربار بهرام شاه غزنوی و مورد توجه و احترام وی بود. (دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۷۶۴؛ صفا، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۸۹ و جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۱۷).

پ) پس از غزنویان و همزمان با حمله مغول به ایران

در سال ۵۸۲ ق. شهاب‌الدین محمد غوری معروف به غیاث‌الدین، سند و پنجاب را

تسخیر کرد و سلطنت غزنوی را برانداخت و واپسین پایتخت غزنویان یعنی لاهور نیز به دست وی افتاد. غوریه در ادامه تصرفات خود بر بسیاری از نواحی هند چیره شدند و پس از قتل معزالدین، سرزمینهای آنان تجزیه شد و قطب‌الدین ایبک (متوفی ۶۰۷ ق) که از غلامان ملوک غوریه بود، در دهلی اعلام استقلال کرد. پس از درگذشت قطب‌الدین ایبک، هندوستان میان چهارتن از ممالیک (غلامان) غوریان تقسیم شد. تشکیل حکومت‌های ممالیک غوریه در هند و سلسله امرای خلجی با آشوبهای خوارزمیان در خراسان و حمله‌های مغول همزمان بود. به همین سبب بسیاری از اهل علم و ادب از ایران به هند گریختند و در خدمت ممالیک پذیرفته شدند. در نتیجه از آغاز سده هفتم به بعد، هند یکی از مراکز مهم زبان و ادب پارسی شد.

در روزگار یورشهای مغولان به ایران سرزمین هند که ممالیک غوریه در آنجا بساط حکومت گسترده بود، یکی از پناهگاههای بزرگ و مهم ایرانیان از طبقات گوناگون به‌ویژه دانشمندان و اهل ادب بود. این امیران که در سند و دهلی و بنگاله حکمرانی می‌کردند همه با فرهنگ و تربیت ایرانی پرورش یافته و بزرگان دربار آنان بیشتر از ایرانیان بودند؛ حتی غلامان و سواران آنان هم بیشتر تربیت‌یافتگان ایران و گریختگان این سرزمین بودند. برای مثال نظام‌الدین جنیدی، وزیر شمس‌الدین التمش و مناج سراج جوزجانی، صاحب کتاب طبقات ناصری، از خاندان قدیم ایرانی و نگهدارنده فرهنگ و تمدن ایران در دربار ممالیک غوریه و سلاطین دهلی بودند. (همان، ص ۱۵۲-۳، صفا، ۱۳۷۲، ج ۳/۱، ص ۱۰۱-۳ و ج ۲، ص ۵۵-۸).

پیش از حمله تیمور گورکانی به هند و حتی مدتها پس از استیلای وی و جانشینانش بر شبه‌قاره یعنی تا مدتی بسیار پس از تشکیل حکومت گورکانیان یا مغول کبیر در هند، دولتهای مسلمان محلی در سراسر سند و هند شمالی تا بنگال و دکن، حکومت‌های مجزای خود را حفظ کرده بودند و بر شیوه پادشاهان قدیم یا شعرا و ادبا محشور بودند و آنان را به نگارش و تصنیف تشویق می‌کردند. از سال ۵۸۲ تا ۹۴۳ ق. خاندان غوریه، ممالیک غوریه، خلجیه، تغلقیه، سادات، لودپه و سلاطین بهمنی بر هند فرمانروایی داشتند و در دستگاه امارت همه آنان زبان و ادب فارسی رسمیت داشت، نامه‌نگاریهای دیوانی به زبان فارسی انجام می‌شد و سیاستمداران و ادیبان ایرانی زمام امور را در دست داشتند. دربار سلسله پادشاهان دکن در این دوره محل اجتماع

بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست ایرانی بود. (همان، ج ۴، ص ۱۸ و ج ۵/۱، ص ۴۷؛ جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۵۳؛ دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۱۸۹).

از میان این رجال، نام دو وزیر برجسته ایرانی شایسته یادآوری است، میرفضل الله انجو، شاگرد سعدالدین تفتازانی، عمادالدین محمود گاوان گیلانی که ستاره درخشان علم و عمل در دوره بهمنی است و پاکی و کوششهای وی در تاریخ علمی هند بی مانند است.

میرفضل الله انجو برای گسترش علم و رواج زبان فارسی کارهایی ارزنده انجام داد. در دوره او استادانی از ایران و ماوراءالنهر به دکن رفتند و سطح علمی دکن را بالا بردند. عمادالدین گاوان گیلانی مدرسه‌ای تأسیس کرد که به نام خود او معروف است و بیشترین ذوق علمی در آن به کار رفته است. کتابهای ریاض الانشاء و مناظر الانشاء مجموعه نامه‌های او به فارسی و دلیل اهتمام وی بر رشد و بالندگی و رواج زبان فارسی است. در این دوره در بسیاری از مدرسه‌ها، مسجدها و خانقاهها، علوم گوناگون به زبان فارسی تدریس می‌شد.

در عهد فیروز شاه (از پادشاهان سلسله تغلقیه) نیز آموزش فرهنگ و تمدن ایرانی و هندی چشمگیر بوده است. دکن در عصر او یک مرکز بزرگ فرهنگی و محل تهذیب و تمدن در شرق به شمار می‌آمد. در دوران حکومتهای خلجیان، تغلقیان و بهمنیان، وجود صوفیان و مشایخ بزرگ در دهلی، دکن و مناطق دیگر هند و گسترش علوم و دانشهای صوفیانه و تعالیم اخلاقی و روحانی در قالب زبان فارسی از سوی این افراد، زمینه گسترش بیشتر زبان و ادب فارسی را در آن سرزمینها فراهم آورد. اغلب پادشاهان و درباریان این دوره تحت تأثیر مشایخ صوفی و بزرگان علم و فقها و عرفا بودند و همین امر موجب نفوذ و گسترش زبان فارسی در آن دیار و تقویت آن شد. (آشنا، ۱۳۷۶، ص ۷۱۴).

در طول حکومت سلسله بهمنی (۷۴۸ تا ۹۳۴ق) در سه پایتخت آنان یعنی دولت آباد، گلبرگه و بیدر در کنار نگارش و تصنیف آثار ادبی و پرورش علما و ادبا به علت حمایت پادشاهان و امرا، معماری نیز رونق روزافزون یافت و آثار تاریخی هنری مهم به جا مانده از نظر هنر معماری، نقاشی، کاشیکاری و کتیبه‌سازی در شهرهای یادشده، حکایت از ذوق هنرمندان این دوره دارد. در آثار و بناهای این دوره تأثیر هنر معماری ایرانی دوره اسلامی مشهود است.

به‌ویژه بهره‌گیری از معماری دکن در ساختن گنبدها، مسجدها، قصرها و دیگر آثار تاریخی شهرهای گلبرگه، بیدر و دولت‌آباد شایان توجه است. نفوذ هنر ایرانی در معماری جنوب هند در دوره بهمنیان موجب پیشرفت هنر معماری دکن شده است. گنبدهای شاهی مجاهدشاه، داودشاه، شهزاده سنجر، غیاث‌الدین‌شاه و فیروزشاه که به مجموعه هفت گنبد مشهور است و گنبد حضرت بنده‌نواز گیسودراز از این نمونه است. تأثیر هنر ایرانی به حدی است که شاید این دوره را از نظر معماری بتوان دوره ایران بهمنی نامید. مدرسه محمود گاوآن در شهر بیدر نمونه‌ای برجسته از ذوق مادی و معنوی و بناسازی نه‌تنها در مشرق‌زمین بلکه در دنیاست و آثار هنر ایرانی در آن آشکار است. (همان، ص ۷۰).

در همه این دوران، زبان فارسی زبان رسمی و دیوانی پادشاهان مسلمان هند بود و رفته رفته به جای سنسکریت، به زبان میانجی و واسطه ارتباط گویندگان زبانهای گوناگون در سرزمین پهناور هند مبدل و زبان فرهنگ و علم و ادب در آن سامان شد. در آغاز بیشتر دانشوران و ادیبانی که از ایران و ماوراءالنهر و سرزمینهای دیگر آسیای میانه به هند کوچ می‌کردند، به فارسی می‌نوشتند و می‌سرودند، سپس بومیان هند، اعم از هندو و مسلمان، نیز به خلق آثاری به فارسی پرداختند که این آثار علوم گوناگون رایج در هند را شامل می‌شد. (دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۱۹).

همزمان با تأسیس دولت صفوی در ایران، در دهلی و دیگر مناطق هند جانشینان سلسله بهمنی دکن، حکومت‌های نظام‌شاهی، عادلشاهی، عمادشاهی، بریدشاهی، لودیان و شیرشاهیان دهلی و حاکمان مستقل بنگاله، مالوه، گجرات، کشمیر، خاندیش و دولتهای کوچک فرمانروایی داشتند که هر یک به نوبه خود میراث‌دار زبان و ادب فارسی بودند. از آن جمله می‌توان به اسکندرشاه لودی (۹۲۳-۸۹۴ق)، دومین پادشاه لودیه دهلی، اشاره کرد که با شاعران رفت و آمد بسیار داشت و خودش گاه با تخلص گلرخ شعر می‌سرود. در دربار جانشینان سلسله بهمنی، منشیان و شاعران و عالمان دینی ایرانی و مشایخ صوفی، به‌ویژه جانشینان شاه نعمت‌الله ولی، حضور داشتند و از مقام و جایگاهی ویژه برخوردار بودند. برخی از وزیران این سلسله‌ها مانند عادلشاهیان، نخستین بار اعتقاد و پایبندی به مذهب اثنی‌عشری را در هند آشکار کردند.

علاقه فراوان مردم هند به زبان فارسی در دوره گورکانی بیش از پیش نمایان شد، چنانکه این

دوره را می‌توان یکی از مهم‌ترین دوره‌های گسترش زبان و ادب فارسی و افزایش تعداد نویسندگان و شاعران پارسی‌گو در سرزمین هند دانست. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۱/۵، ص ۴۲۱، ۴۴۵، ۴۴۶ و ۴۴۹).

### ت) عصر گورکانی (عهد صفویه در ایران)

تیمور گورکانی در سال ۸۰۱ ق/۱۳۹۸ م. به هندوستان حمله کرد و تا دهلی پیش تاخت و آن شهر را غارت و مردم آنجا را قتل عام کرد و سپس به موطن خود در آسیای مرکزی بازگشت. پس از گذشت حدود یک سده در سال ۹۳۲ ق. نبیره‌اش، ظهیرالدین محمد بابر، به هند حمله کرد و واپسین پادشاه سلسله لودیه را در دهلی برانداخت و حکومت مقتدر و امپراتوری پهناور مغول کبیر را در هندوستان بنا نهاد. جانشینان سلطان بابر در حدود سیصد و پنجاه سال بر هند سلطنت کردند که به خاندان مغول کبیر یا گورکانیان یا بابریان و تیموریان هند معروف‌اند.

گردش امور حکومت گورکانیان هند از آغاز به دست رجال ایرانی و یا تربیت‌یافتگان آنان صورت می‌گرفت و در واقع یک دولت ایرانی در خارج از ایران بود. در این دوره هند به بزرگ‌ترین پناهگاه نویسندگان و شاعران پارسی‌گو و دانشمندان ایرانی تبدیل شد و زبان فارسی از آغاز عهد بابری تا مدتها (تا زمان نفوذ کمپانی هند شرقی و استعمار انگلیس در شبه‌قاره) زبان رسمی دربار هند و زبان دین و سیاست و علم و ادب بود. دیری نپایید که شاعران بسیاری از میان مردم کشمیر، لاهور، دهلی و دیگر نقاط هند برخاستند و کتابهای معتبری در زمینه نثر و نظم به فارسی پدید آمد. همین توجه به زبان و ادب پارسی در شبه‌قاره هند موجب شد که بسیاری از گویندگان ایرانی به درگاه پادشاهان و سران و بزرگان آن دیار - که بیشتر از مهاجران ایرانی یا ایرانی‌تبار بودند- روی آورند و برخی از آنان با خانواده‌های خود در آن سرزمین ماندگار شوند و کانونهای فعال برای نشر و دوام زبان و ادب پارسی به وجود آورند. سده‌های دهم تا دوازدهم هجری را می‌توان از بهترین دوران رواج زبان و ادب پارسی در آسیا به‌ویژه در شبه‌قاره هند دانست. (همان، ص ۴۱ و ۴۲۲).

پادشاهان تیموری هند به علم و ادب و هنر علاقه‌مند بودند و بیشتر آنان طبع شعر داشتند و دربارشان پایگاه شعرا و اندیشمندان بود. ظهیرالدین بابر، بنیان‌گذار سلسله بابریان

(گورکانیان هند)، با وجود درگیریهای سیاسی و حکومتی از پرداختن به کارهای ادبی و علمی غافل نشد و هم‌صحبتی با عالمان و شاعران را دوست داشت، پس رساله‌ای دربارهٔ عروض و رساله‌ای در فقه حنفی و رساله‌ای تاریخی در وقایع احوال خود به نام واقعات بابری به فارسی نوشت. وی کتابخانه‌ای مهم در هند ساخت و خدمات فرهنگی بسیاری انجام داد. او زبانهای فارسی، عربی، ترکی، هندی را خوب می‌دانست. (همان، ص ۱-۴۵؛ جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۴-۵۳). شاهان سلسلهٔ گورکانی اصول تمدن ایرانی را در هند رواج دادند و کتابخانه‌ها، مدرسه‌ها، باغها، خانقاهها، مسجدها، معبدها و بقعه‌های متبرکه و کاخهایی بنا نهادند که در همهٔ آنها آثار و نشانه‌های ذوق و هنر ایرانی هویداست. این سلسله نزدیک به سه سده و نیم در هند حکمرانی کرد و بهترین و زیباترین آثار ادبی، هنری، علمی و معماری هند در این روزگار پدید آمد. (نوابی، ۱۳۷۷، ص ۴۲).

جانشینان ظهیرالدین بابر، معاصر و هم‌پیمان شاه اسماعیل صفوی در مبارزه با ازبکان، مانند نیاکان خود به زبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می‌ورزیدند و آثار نوینی از معماری و نسخ خطی نفیس و نقاشیها و تصویرهای بی‌مانند به وجود آوردند. (دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۸۵، ۹۲؛ روملو، ۱۳۴۹، ص ۴۹۵۱ و ۱۳۰-۱۲۷؛ تقوی و...، ۱۳۷۸، ص ۱۴-۱۳).

بابر و جانشینان وی، ناصرالدین همایون (۹۶۳-۹۳۷ ق)، جلال‌الدین اکبرشاه (۱۰۱۴-۹۶۳ ق)، نورالدین جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ ق)، شهاب‌الدین شاه‌جهان (۱۰۶۳-۱۰۳۷ ق) و محیی‌الدین اورنگ‌زیب (۱۱۱۸-۱۰۶۸ ق) به تدریج بر همهٔ فرمانروایان شبه‌قاره تسلط یافتند و سراسر هند را تصرف کردند. (معین، ۱۳۶۳، ذیل گورکانیان؛ نوابی، ۱۳۷۷، ص ۴۸؛ بعدا جلالی نایینی، ص ۵۴-۵).

گورکانیان هند در مقایسه با صفویان برای گسترش زبان و ادب فارسی بسیار کوشیدند. هنگامی که فارسی زبان رسمی دربار دهلی بود، در دربار صفوی در قزوین و اصفهان بیشتر رجال درباری به زبان ترکی سخن می‌گفتند. (جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۴۹۰). در آن عهد، زبان فارسی در هند زبان علمی و زبان پیشرفته و دلیل شرافت و عزت و نشانهٔ فضل و کمال به شمار می‌رفت، در حالی که این زبان در دربار صفویه در اصفهان هرگز چنین اهمیتی نیافت. (بهار، ۱۳۷۵، ج ۳، ص



برخی پژوهشگران علت مهاجرت بسیاری از شاعران و اهل ذوق را از ایران به هند، سختگیری متعصبانه دولت صفوی و بی‌توجهی شاهان و درباریان صفوی به شعر و ادب فارسی می‌دانند. همچنین انحصارطلبی برخی در دستگاه حکومت صفوی مجال بروز استعداد اهل ادب و هنر را از آنان سلب می‌کرد. رواج زبان ترکی به جای فارسی در دربار صفویان در بیشتر مواقع و از سوی دیگر رسمیت یافتن زبان فارسی در دربار هند و تشویق‌های گوناگون شاهان و درباریان گورکانی و زرافشانهای پیاپی در پیشگاه شاعران و متشیان و پارسی‌گویان از بیشترین دلایل مهاجرت سیل‌آسای شاعران و ادیبان و دانشمندان ایرانی به هند است. همچنین شوق زراندوزی و کامروایی و رسیدن به شهرت موجب شد بسیاری از شاعران و اندیشمندان راهی هند شوند، چنانکه گویی شهرهای هند، شهرهای ایران است.

صائب تبریزی، شاعر سده یازدهم، می‌گوید:

پیش از این هرچند شهرت داشت در ملک عراق      سیر ملک هند صائب را بلند آوازه کرد  
(سبحانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۹۰۸ و ۱۴۹؛ صفا، ۱۳۷۲، ج ۵/۱، ص ۸-۴۸۶).

آشنایی با اندیشه‌های هندی و معارف هندوان در این دوره موجب دگرگونی سبک شعر فارسی شد، چنانکه شیوه‌ای در شعر فارسی رایج شد که آن را سبک هندی می‌نامند. این نامگذاری شاید بدان سبب بوده است که بیشتر شاعران این دوره زبان فارسی را در هند آموخته یا در پی مهاجرت به هند و زندگی در آنجا تحت تأثیر فارسی ویژه شبه‌قاره با ویژگیهای لهجه‌ای آن بوده‌اند. حتی در شعر فارسی کلمات هندی آورده و برخی از آنان شعر آمیخته فارسی و هندی می‌سروده‌اند که به نام شعر ریخته یا ریخته‌سرایبی شهرت یافت. (شمیسا، ۱۳۷۴، ص ۲۸۵؛ سبحانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۸-۹).

البته زبان و شعر فارسی در هند به سبب اختلاف محیط جغرافیایی و حوزه فرهنگی با زبان و شعر فارسی ایران تفاوت عمده داشت. شعر فارسی هند فیلسوفانه و دارای بیان پیچیده بود که منتقدان ایرانی این شیوه را سبک هندی می‌گویند. (قند پارس، ۱۳۸۱، ص ۴۲).

در زمان حکومت گورکانی زبان تازه‌ای به نام اردو پدید آمد و رواج یافت که از آمیزش

زبانهای گوناگون فارسی، هندی، ترکی و عربی به وجود آمد و قواعد صرفی و نحوی آن برگرفته از زبان هندی بود. بیشتر واژه‌های آن فارسی و به خط نستعلیق نوشته می‌شد. این زبان را بدان جهت اردو نامیده‌اند که در اردوی لشکریان گورکانی بدان سخن می‌گفتند و بعدها زبان ملی پاکستان شد. زبان اردو را زبان ریخته یا دکنی نیز می‌گویند که بیشتر مسلمانان آن را در شبه‌قاره به کار می‌بردند. (نیروری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۵۸؛ معین، ۱۳۶۳، ذیل اردو؛ دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۱۳۱۵؛ نامه فرهنگستان، ۱۳۸۴، ص ۲۰۹).

در دوره تیموریان هند واژه‌هایی بسیار از زبان هندی وارد فارسی شد که افزون بر نامه‌نگاریها و منشآت و آثار تألیف شده در هند، اشعار فارسی شاعران پارسی‌گوی مقیم هند، اعم از هندی و ایرانی، به‌ویژه اشعار ریخته، مهم‌ترین راه انتقال آن واژگان به زبان فارسی بود. برخی از این واژه‌ها را می‌توان در فرهنگهای فارسی که در شبه‌قاره نوشته شده است، مانند فرهنگهای آندراج، چراغ هدایت، برهان قاطع، غیث‌اللغات و غیره مشاهده کرد.

گرچه واژه‌های مشترک فارسی و سنسکریت به سبب خویشاوندی دو زبان بسیار است، برخی از واژه‌ها نیز پس از اسلام یا در دوران ساسانی و اسلامی از راه تجارت و رفت و آمد وارد زبان فارسی شده است. مانند: قرنفل، کافور، کتاره (قداره)، هلاهل، انبه، نارگیل، نیلوفر، چنگ، آش، یوغ، طوبی، تارا (ستاره)، کپی (بوزینه) و... (بهار، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۸۱-۲).

شاهان سلسله گورکانی به‌گسترش و پیشرفت زبان و ادب فارسی و فرهنگ و هنر ایرانی همت گماشتند و در دربار خود، شاعران ستایشگر پارسی‌گو، منشیان زبردست، مترجمان توانا و دانشمندانی بزرگ پرورش دادند. از اندیشمندان، علما، هنرمندان و پزشکان حمایت کردند. گاهی نیز شاعری را به زر سنجیده و هم‌وزنش سکه‌های زر به او صله دادند. (فهرمان، ۱۳۷۶، ص ۹۲؛ صفا، ۱۳۷۲، ج ۵/۱، ص ۴۶۰-۱).

دوره اکبرشاه گورکانی دوره طلایی فرهنگ و ادب فارسی و اوج‌گسترش و عظمت زبان فارسی در شبه‌قاره است. وی مردی دانش‌دوست و روشنفکر بود و به منظور گسترش فرهنگ و ادب، یک شورای فرهنگی از اندیشمندان و ادبا تشکیل داد تا کتابها و آثار سنسکریت را به فارسی نقل و ترجمه کنند و در گنجینه ادب هند را به روی مسلمانان بگشایند و از دانش‌هندویی بهره‌گیرند.

در این دوره بسیاری از آثار سنسکریت به فارسی ترجمه شد. دورهٔ اکبری را دوران رسمی شدن زبان فارسی و احیای ادبیات سنسکریت دانسته‌اند. (جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۴۸۷-۸ و ۴۹۰).

برخی از پادشاهان و شاهزادگان تیموری هند شاعر و نویسنده و مترجم کتابهای سنسکریت به فارسی بوده‌اند، مانند همایون، فرزند بابر، که در تاریخ فرشته اشعاری از او نقل شده و جهانگیر که وقایع زندگی خود را به نام توزک جهانگیری به فارسی نوشت و داراشکوه (متوفی ۱۰۶۹ق)، فرزند و ولیعهد شاه جهان که نویسنده و شاعری فاضل بود و با عارفان و شاعران معاشرت داشت و کوششهایی فراوان برای ترجمهٔ آثار حکمی و فلسفی و عرفانی هند از سنسکریت به فارسی انجام داد. او پنجاه رسالهٔ اوپانیشاد را جمع‌آوری و با یاری دیگران به نثر پختهٔ فارسی ترجمه کرد. ترجمهٔ منظومهٔ حماسی بهگودگیتا به او منسوب است. (همان، ص ۴۱۳ و ۳۵۲).

ترجمه‌هایی که در دورهٔ داراشکوه به دست وی یا افراد برگزیدهٔ او به فارسی صورت گرفت، در واقع دنبالهٔ کار جلال الدین اکبر در شناساندن میراث فکری، ادبی و دینی هندوان به مسلمانان بود. در دورهٔ گورکانی بسیاری از آثار سنسکریت اعم از افسانه‌ها، حکمتها و فلسفهٔ هندوان و آثار حماسی کهن هندی به کوشش نویسندگان و مترجمان به نظم و نثر فارسی برگردانده شد، مانند: رامایانا، مهابهاراتا، پنجه تتره، شک سپ تتی (هفتاد افسانه یا طوطی‌نامه)، لورک و مینا، سسی و پنون، و.... همچنین به دستور دولت گورکانی آثاری در پزشکی، نجوم، ریاضی، داروشناسی و دانشهای طبیعی نیز از سنسکریت به فارسی ترجمه شد. (بهار، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۵۷؛ صفا، ۱۳۷۲، ج ۵/۱، ص ۳۵۳؛ دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۷۶۴-۸۵).

از شاعران پارسی‌گوی برجستهٔ دورهٔ گورکانی می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: شایب مشهدی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، فیضی دکنی، شکیبی اصفهانی، قدسی کربلایی، سرمدی اصفهانی، صائب تبریزی، میریحیی کاشی، صیدی تهرانی، الهی همدانی، کلیم کاشانی، غنی کشمیری، ناصرعلی سرهندی، بیدل دهلوی، محمدعلی حزین، و آلهٔ داغستانی و....

### ث) همزمان با نفوذ انگلیس

گرچه پس از دوران اورنگ زیب آثار ضعف تدریجی در سلسله گورکانی هند آشکار شد و بازگشت روزافزون ایران و راجه‌های محلی به قدرت؛ حمله نادرشاه افشار به هند؛ دخالت‌های شرکتهای فرانسوی، هلندی و انگلیسی؛ به‌ویژه دسیسه‌ها و کارشکنیهای شرکت هند شرقی انگلیس به سقوط دولت گورکانی سرعت بخشید و سرانجام انگلیس آن سلسله را در سال ۱۲۷۵ق. هنگام سلطنت بهادرشاه دوم برانداخت، درخت تناور زبان فارسی همچنان در شبه‌قاره بارور بود و گویندگان بسیار داشت.

در سال ۱۸۳۵ زبان انگلیسی زبان رسمی هند و در حقیقت جانشین زبان فارسی شد. در ژانویه ۱۸۷۷ مجلس عوام انگلیس شرکت هند شرقی را برچید و دولت بریتانیا هند را مستعمره خود کرد.

گرچه در دوران حاکمیت استعمار انگلیس زبان فارسی زبان سیاسی و علمی و فنی نبود، در هند هوادارانی داشت که با دل و جان در پاسداری از آن می‌کوشیدند. حتی مسلمانانی که خواستار گسترش زبان اردو بودند، برای حفظ زبان فارسی پافشاری می‌کردند و برخی از ادیبان هندی براساس دلبستگی ستایش برانگیز خود به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، به جمع‌آوری فرهنگهایی به این زبان پرداختند. شاعران اردو نیز در پاسداری از زبان و ادب فارسی نقشی مهم بر عهده داشتند. بیشتر آنان هم به اردو و هم به فارسی شعر می‌سرودند. برخی از آنان مانند غالب دهلوی و اقبال لاهوری به فارسی‌گویی خود می‌بالیدند و نامه‌نگاری بعضی از ادیبان و شاعران اردو زبان با یکدیگر به فارسی صورت می‌گرفت. از سوی دیگر، دولت انگلیس با همه کوششهایی که برای جلوگیری از پیشرفت زبان فارسی می‌کرد، باز بنابر دوراندیشی سیاسی و برای کاستن از تنش فارسی‌زبانان، به فکر گردآوری فرهنگی مجلل از واژگان عربی و فارسی افتاد و با پیشنهاد جوزف بریتوجیز در سال ۱۲۱۹ق. نویسنده‌ای ناشناس شمس‌الغلات را نوشت. (دانشنامه...، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۹۷۱-۲).

### ج) پس از استقلال هند

در سال ۱۹۴۷ کشور هند پس از نیم‌سده مبارزه با استعمار انگلیس، استقلال و حاکمیت خود را بازیافت. شبه‌قاره هند پس از استقلال به سبب اختلاف مذهبی به دو کشور هند و پاکستان تقسیم شد. برخی از مسلمانان به کشور پاکستان و بنگال شرقی که بعدها با نام بنگلادش از پاکستان جدا شد، روی آوردند و نزدیک نیمی از مسلمانان شبه‌قاره نیز در جمهوری هند باقی ماندند. (جلالی نایینی، ۱۳۷۵، ص ۵۵ و ۹۰-۵۷؛ معین، ۱۳۶۳، ذیل هندوستان). کشور پاکستان پس از استقلال از هند، زبان اردو را زبان رسمی و ملی خود قرار داد و امروزه اردو، زبان ملی پاکستان و زبان اصلی مسلمانان هند است.

### نتیجه‌گیری

حدود دو سده است که زبان فارسی دیگر زبان رسمی شبه‌قاره نیست، اما در کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش هنوز هم زبان فارسی زنده است و مردم این کشورها به زبانهایی سخن می‌گویند که در هر یک از آنها هزاران واژه و اصطلاح فارسی به کار می‌رود.

برخی از مسلمانان هند از مهاجران قدیم ایرانی‌اند و افزون بر آن، گروهی از مهاجران هنوز دین زردشتی دارند و به پارسیان هند معروف‌اند. (همانجا).

هنوز هم در هیچ یک از کشورهای غیرفارسی‌زبان به اندازه کشورهای شبه‌قاره هند به فارسی اهمیت نمی‌دهند. دانشوران این سرزمینها برای شناختن تاریخ، زبان، فرهنگ و هویت تاریخی خود ناگزیرند زبان فارسی بیاموزند و از راه نوشته‌ها و آثار فارسی خود را بازشناسند.

بخشی بزرگ از میراث مکتوب این کشورها به زبان فارسی است و نسخ خطی بسیاری بدین زبان در کتابخانه‌ها و موزه‌های شبه‌قاره وجود دارد و بزرگان دانش و ادب آن سرزمینها، اعم از قدیم و معاصر که مردم به وجودشان می‌بالند و آنان را شخصیت‌های ملی می‌دانند، مانند: تاگور، غالب دهلوی، ابوالفضل علامی، فیضی فیاضی، اقبال لاهوری و دیگران یا آثار خود را به فارسی نوشته‌اند و یا از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی تأثیر گرفته‌اند.

در حال حاضر مراکز علمی، دانشگاهها، کتابخانه‌ها، استادان، محققان و شاعران بسیاری در کشورهای شبه‌قاره هستند که به کار پژوهش و تألیف در زمینه زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی و تربیت شاگردان می‌پردازند و در بیشتر دانشگاهها و مدرسه‌های عالی کشورهای یادشده رشته زبان و ادبیات فارسی دایر و فعال است.

کتابنامه:

۱. آشنا (فصلنامه ادبی - فرهنگی)، سال ششم، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۷۶.
۲. بهار، محمدنقی، سبک شناسی (تاریخ تطور نثر فارسی)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۳. تقوی، قاضی احمد و آصف خان فزونی، تاریخ الفی، به کوشش سیدعلی آل داوود، تهران: فکر روز و کلبه، ۱۳۷۸.
۴. جلالی نایینی، سیدمحمدرضا، هند در یک نگاه، تهران: شیرازه، ۱۳۷۵.
۵. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۶. دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۷. روملو، حسن، احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۸. سبحانی، توفیق ه، تاریخ ادبیات (۳)، تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۴.
۹. سیوری، راجر، ایران در عصر صفوی، برگردان: کامبیز عزیزی، تهران: مرکز، ۱۳۷۹.
۱۰. شمیسا، سیروس، سبک شناسی شعر، تهران: فردوسی، ۱۳۷۴.
۱۱. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی، ۱۳۷۲.
۱۲. فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، ۱۳۷۸.
۱۳. فقه و تاریخ تمدن (فصلنامه تخصصی)، س ۱، ش ۱، پاییز و زمستان، ۱۳۸۳.
۱۴. قند پارسی (فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو)، ش ۱۸، تابستان ۱۳۸۱.
۱۵. قهرمان، محمد، برگزیده اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هندی، تهران: سمت، ۱۳۷۶.
۱۶. گیرشمن، رمان، ایران از آغاز تا اسلام، برگردان: محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۷. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۸. نامه فرهنگستان، دوره هفتم، ش ۴، اسفند ۱۳۸۴.
۱۹. نوایی، عبدالحسین، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت، ۱۳۷۷.
۲۰. نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، برگردان: محمود تقضلی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۲۱. نیرنوری، عبدالحمید، سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.
۲۲. هاشمی، ابوالقاسم، تاریخ فرهنگ ایران، بی جا، ۱۳۶۷.